

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



# تحلیل سیاسی

«باتکلیه بر شرایط وزینه»

ویراستاران:

رابرت ای گودین

و

چارلز تیلی

مترجم:

دکتر رضا سیمیر

دانشیار دانشگاه گیلان

ویراستار علمی:

دکتر ارسلان قربانی شیخ نشین

دانشیار دانشگاه تربیت معلم تهران



## فهرست مطالب

سخن ناشر.....	۱۱
فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟.....	۱۳
/ فیلیپ پتیت	
۱-۱. از فلسفه تا سیاست.....	۱۳
۲-۱. طبیعت افراد.....	۱۸
۱-۲-۱. تصویر نظریه تصمیم گیری.....	۱۸
۲-۲-۱. تصویر نظریه گفتمان.....	۲۰
۳-۱. احتمالات موجود درباره روابط فردی.....	۲۴
۱-۳-۱. انطباق تئوری تصمیم گیری.....	۲۵
۲-۳-۱. استدلال مشترک تئوری گفتمانی.....	۲۶
۳-۳-۱. خلاصه مطلب.....	۲۹
۴-۱. مردم و حکومت.....	۳۰
۱-۴-۱. مردم به مثابه یک بدنه مشترک.....	۳۱
۲-۴-۱. مردم به مثابه صرفاً توده.....	۳۴
۳-۴-۱. دولت و دموکراسی.....	۳۶
۵-۱. نقش ارزش ها.....	۳۹

فصل ۲. چرا و چگونه روانشناسی اهمیت دارد؟..... ۴۵

/ کاتلین ام. مک گرو

۱-۲. چارچوب ارائه شده توسط لوین و فرد؛ بحث‌های مربوط به وضعیت .. ۴۸

۲-۲. موضوع مربوط به ویژگی‌های فردی است..... ۵۲

۱-۲-۲. تعصبات مفهومی ..... ۵۳

۲-۲-۲. آگاهی سیاسی و افکار عمومی ..... ۵۵

۳-۲. موضوع وابسته به وضعیت است..... ۵۷

۱-۳-۲. دیدگاه وضعیت‌گرایان درباره اطاعت و شر..... ۵۷

۳-۳-۲. تأثیرات شرایط و زمینه‌ها بر روی هویت ..... ۶۴

۴-۲. موضوع وابسته به شخص و شرایط و وضعیت است ..... ۶۶

۱-۴-۲. اطلاعات، آمادگی و افکار عمومی ..... ۶۶

۲-۴-۲. تأثیرات احتمالی شخصیت ..... ۷۰

۱-۲-۴-۲. اقتدارگرایی و تهدید..... ۷۱

۲-۲-۴-۲. شخصیت‌الیت‌های سیاسی ..... ۷۳

۳-۴-۲. تحولات تئوریک رو به ظهور..... ۷۵

۵-۲. اندیشه‌های نتیجه‌گیری: توسعه شرایط و تئوری..... ۷۶

فصل ۳. چرا و چگونه اندیشه‌ها مهم هستند؟..... ۷۹

/ دیتریش روشمایر

۱-۳. اندیشه‌ها مهم هستند: برخی نمونه‌ها..... ۸۲

۲-۳. اندیشه‌ها حایز اهمیتند: استدلالی از طرف رهیافت اجتماعی اولیه ..... ۸۵

۳-۳. کمک گرفتن از تاریخ اندیشه‌های اجتماعی..... ۸۸

۴-۳. چه پاسخی را می‌توانیم متوقع باشیم..... ۹۴

۵-۳. چگونه اندیشه‌ها حایز اهمیت هستند: تعامل با سایر عوامل..... ۱۰۱

۶-۳. چگونه اندیشه‌ها حایز اهمیت هستند: توالی عوامل گوناگون..... ۱۰۳

فهرست مطالب □ ۷

- ۷-۳. چگونه اندیشه‌ها حایز اهمیت هستند: ساختار اجتماعی منافع دسته جمعی... ۱۰۶
- ۸-۳. چگونه اندیشه‌ها حایز اهمیت هستند: حفظ ساختار و استقلال اندیشه‌ها... ۱۰۸
- ۹-۳. چگونه اندیشه‌ها حایز اهمیت هستند: حقیقت و تأثیر... ۱۱۲
- ۱۰-۳. نتیجه‌گیری: چگونه اندیشه‌ها حایز اهمیت هستند... ۱۱۴
- فصل ۴: چرا و چگونه فرهنگ حایز اهمیت است؟**..... ۱۱۷
- / مایکل تامسون - مارکووروجی - ریچارد جی. الیس
- ۱-۴. فرهنگ و رفتار: مجزا اما نه غیر مرتبط..... ۱۲۱
- ۲-۴. پس ما چگونه می‌توانیم بر روی فرهنگ حساب باز کنیم؟..... ۱۲۵
- ۳-۴. از نهادگرایی (کهنه و نو) تا نظریه نسبی‌گرایی محدود..... ۱۲۸
- ۴-۴. فرهنگ‌های تغییر آب و هوایی..... ۱۳۴
- ۵-۴. نتیجه‌گیری..... ۱۴۵
- فصل ۵: چرا و چگونه تاریخ حایز اهمیت است؟**..... ۱۴۷
- / چارلز تیلی
- ۱-۵. چرا تاریخ حایز اهمیت است؟..... ۱۵۳
- ۲-۵. تاریخ و فرآیندهای تحول حکومت..... ۱۵۷
- ۳-۵. جنبش‌های اجتماعی به‌مثابه نوآوری‌های سیاسی..... ۱۵۹
- ۴-۵. جنبش‌های اجتماعی در بستر تاریخ..... ۱۶۷
- ۵-۵. نکات نتیجه‌گیری..... ۱۷۴
- فصل ۶: چرا و چگونه مکان حایز اهمیت است؟**..... ۱۷۷
- / گوران ثربورن
- ۱-۶. مکان و سیاست..... ۱۷۷
- ۲-۶. مکان، جهان و کره زمین..... ۱۷۹
- ۳-۶. مکان و اقدام اجتماعی..... ۱۸۲
- ۱-۳-۶. شکل‌گیری بازیگران..... ۱۸۴

۸ □ تحلیل سیاسی (باتکیه بر شرایط و زمینه‌ها)

- ۱۹۰.....۲-۳-۶. حیظه معنا.....
- ۱۹۶.....۳-۳-۶. طرح‌های اقدام.....
- ۲۰۱.....۴-۳-۶. مکان‌ها و نتایج اقدام.....
- ۲۰۵.....۵-۳-۶. مکان‌ها به‌مثابه نتایج اقدام.....
- ۲۱۱.....۴-۶. مکان‌ها در تاریخ و امروز.....
- ۲۱۵.....فصل ۷. چرا و چگونه جمعیت حائز اهمیت است؟.....

/ دیوید لوین

- ۲۱۸.....۱-۷. مرگ سیاه و پایان فنودالیسم در انگلستان.....
- ۲۲۵.....۲-۷. طاعون، رنسانس و ظهور دولت شهر فلورانس.....
- ۲۳۲.....۳-۷. اضطراب وابسته به طاعون، ناامیدی فرهنگی و بازآفرینی دینی.....
- ۲۴۳.....۴-۷. هولوکاست‌های باکتری و بازترکیب ساختارهای اجتماعی.....
- ۲۴۷.....فصل ۸. چرا و چگونه فن‌آوری حائز اهمیت است؟.....

/ وی یب ای. بیکر

- ۲۴۸.....۱-۸. فن‌آوری چیست؟.....
- ۲۴۹.....۱-۱-۸. مفاهیم فن‌آوری.....
- ۲۵۵.....۲-۱-۸. فن‌آوری‌های ویژه.....
- ۲۵۹.....۲-۸. سیاست چیست؟.....
- ۲۶۹.....۳-۸. چرا و چگونه فن‌آوری اهمیت دارد؟.....
- ۲۶۹.....۱-۳-۸. فن‌آوری و فرهنگ سیاسی دموکراسی.....
- ۲۷۴.....۲-۳-۸. ارزیابی فن‌آوری تا به احتیاط.....
- ۲۷۹.....۴-۸. تأثیرات بر روی مطالعات سیاسی.....
- ۲۸۳.....فصل ۹. در شرایط سخت و پیچیده چه کسی می‌گوید چه امری منطقی است؟.....

/ دیوید ای آپتر

- ۲۸۳.....۱-۹. زمینه.....



فهرست مطالب □ ۹

۲-۹. گفتمان و سیستم.....	۲۹۱
۳-۹. گفتمان و سیاست.....	۲۹۳
۴-۹. گفتمان به مثابه سرمایه نمادین.....	۲۹۶
۵-۹. گفتمان و تغییر.....	۲۹۸
۶-۹. معنا و محتوا.....	۳۰۰
۷-۹. فرد و اجتماع.....	۳۰۲
۸-۹. روایت‌ها و تحول.....	۳۰۵
۹-۹. سنت گفتمان.....	۳۰۸
۱۰-۹. ریسک.....	۳۱۰
۱۱-۹. جوامع گفتمان.....	۳۱۳
۱۲-۹. آژانس.....	۳۱۴
۱۳-۹. نتیجه‌گیری.....	۳۱۷
فصل ۱۰. انقلاب رفتاری و بازسازی سیاست تطبیقی.....	۳۲۱
/ لوسیان پای.....	۳۲۱
۱-۱۰. تأکید بین دانش جهانی و بسترها.....	۳۲۴
۲-۱۰. مطالعات مکانی و علوم سیاسی.....	۳۲۶
۳-۱۰. تئوری مدرنیزاسیون و کمیته درباره سیاست تطبیقی.....	۳۲۷
منابع و مأخذ.....	۳۳۳



«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»  
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْخَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
فَضَّلْنَا عَلَيَّ كَثِيرًا مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ  
(قرآن کریم، سوره مبارکه النمل، آیه شریفه ۱۵)

### سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی‌ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی -

پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

**دانشگاه امام صادق علیه السلام** در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که بیش از «ربع قرن» تجربه دارد و هم اکنون ثمرات نیکوی این شجره طیبه در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود در طلیعه دور جدید فعالیتش بتواند به توسعه و تقویت آنها در پرتو عنایات حضرت حق تعالی، اهتمام ورزد.

**معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام** با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق علیه السلام را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه



## چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟

فیلیپ پتیت

به منظور طرح این سؤال که فلسفه چرا و چگونه برای سیاست حائز اهمیت است با بحث کوتاهی از طبیعت و افق فراسوی فلسفه سیاسی، مطلب را آغاز می‌کنم. سپس به طیف گسترده‌ای از سؤالات خواهم پرداخت که در خصوص فلسفه سیاسی مطرح می‌باشند و هدفم آن است که بر اهمیت آنها در ساختار اندیشه و واکنش‌های مربوطه به آن تأکید نمایم. این سؤالات موضوعات مهمی را درباره ماهیت افراد، احتمالات مربوط به روابط فردی، دولت و مردم و نقش ارزش‌های سیاسی تحت پوشش قرار می‌دهد.

### ۱-۱. از فلسفه تا سیاست

فلسفه تلاشی است برای اندیشیدن به شکل شفاف و منطقی درباره موضوعاتی که فرد در خصوص آنها نمی‌تواند کاری انجام دهد اما دارای یک سری تعهدات تلویحی نسبت به آنهاست. (Pettit, 2004) سخن گفتن یا اندیشیدن درباره سؤالات هر حوزه‌ای، و یا صرف عمل بر پایه اعتقادات در

خصوص آن موضوعات، همواره در ارتباط با یکسری از پیش‌فرضیه‌های مشخص می‌باشد؛ که با توجه به طبیعت موضوع همه چیز را نمی‌توان در آنها با صراحت بیان کرد، و تعامل با فلسفه در آن حیطه، تلاشی خواهد بود تا اغلب پیش‌فرضیه‌ها جنبه عملی پیدا کنند و به‌طور مناسبی مورد بررسی قرار گیرند و اگر لازم بود، اصلاح و یا جایگزین گردند. جایی که فلسفه همواره پیش‌فرضیه‌های فرد را هم به آنجا می‌برد. البته اینکه چگونه پیش‌فرضیه‌های یک نفر به پیش‌رفته باشند، ممکن است مورد دلخواه او نباشد. فلسفه نقاب‌برداری از پیش‌فرضیه‌هاست و اگر مورد نیاز باشد به بازسازی آنها منتهی می‌شود.

به‌عنوان نمونه ببینید که چگونه ما یکدیگر را به‌خاطر موضوعات گوناگون مسئول می‌دانیم؛ امری که حیوانات و غیرجانداران از آن مستثنا هستند. ما دیگران را به‌خاطر موضوعات مختلف، مسئول معرفی می‌کنیم و به خود حق می‌دهیم که نسبت به آنها آزادانه خوشحال و یا خشمگین باشیم (Strawson, 1982) اما ما انسان‌ها هرگز با موضوعات دیگر مانند آب و هوا و یا سگ‌ها این‌گونه برخورد نمی‌کنیم. اگر هم برخوردی داشته باشیم این موضع‌گیری دوام نخواهد آورد، چرا که آن را یا احمقانه خواهیم دانست و یا نهایتاً نسبت به آن شرمنده خواهیم شد. اما سؤال این است که آیا پیش‌فرضیه‌های موجود درباره مسئولیت و آزادی مردم قابل دفاع هستند؟ در واقع این فرضیه‌ها در ارتباط با چه موضوعاتی مطرح می‌باشند؟ و آیا واقعاً می‌توانیم نسبت به آنها معتقد باشیم؟ اینها نوعاً سؤال‌های فلسفی هستند که مطرح می‌شوند. (Pettit, 2001c, chs, 1-4)

آنچه که درباره فلسفه به‌طور کلی صحت دارد در حیطه سیاست نیز دارای مصداق است. اینکه سیاست‌مدار دانشمند علوم سیاسی یا عضو عادی یک باشگاه سیاسی باشیم، مهم نیست بلکه باید دقت داشته باشیم که غالباً ما

## فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۱۵

براساس معیارهای موجود در پیش‌فرضیه‌های خود می‌اندیشیم، صحبت می‌کنیم یا عمل می‌نمائیم؛ لایه‌ای از فرضیه‌های مان که اعتقادات ما را حفظ می‌کنند، به خواسته‌های مان شکل می‌دهند، ارزیابی‌های مان را می‌سازند و نوآوری‌های ما را به وجود می‌آورند. در واقع نقش فلسفه سیاسی، ارزیابی و تبیین پیش‌فرضیه‌ها و پیش‌داوری‌هاست تا آنها را در معرض واکنش‌های منتقدانه قرار دهند، به نحوی که فکر و اندیشه نسبت به پذیرش و عدم پذیرش آنها آماده شود.

چه نوع اطلاعات یا رهیافتی در نقد پیش‌فرضیه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند؟ هیچ محدودیتی برای ارائه مبنای نگرش انتقادی وجود ندارد و می‌تواند از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت باشد. محکم‌ترین یافته‌های علم، ارائه‌کننده پایه‌های مستحکمی برای نقد در فرهنگ و زمانه است. موضوع مشابهی در خصوص مشاهدات موجود مصداق دارد که به‌عنوان احساس مشترک مورد پذیرش قرار می‌گیرند و برای برخی از ما می‌تواند در خصوص اعتقادات دینی یا منشأ فکری نیز درست باشد که می‌توان به‌عنوان نمونه از آنها تحت فلسفه اسلامی یا مسیحی یاد کرد.

در تطابق با این دیدگاه کلی از استدلال منطقی می‌توان به پنج یا شش حیطة پژوهش نیز اشاره کرد.

- فلسفه عقل به تفسیر و بررسی استدلال‌ات ما درباره موضوعات مختلف می‌پردازد، چه مربوط به منطق قیاس یا استنتاج، معرفت‌شناسی یا فلسفه و متدلوژی علم باشد.
- فلسفه طبیعت به مطالعه فرضیه‌هایی می‌پردازد که بر تفکر ما درباره دنیای طبیعی حاکم است؛ از جمله فرضیه‌هایی درباره فضا و زمان، رخدادها، فرآیندها، مواد، روابط علت و معلول، امکان و ضرورت.

- فلسفه ذهن، فرضیات ما در خصوص «روانشناسی بومی» را مورد هدف قرار می‌دهد که با اعتقادات، خواسته‌ها و اقدامات ما، به‌طور عامدانه و به‌طور منطقی، استدلال و خواست آزادانه، فردیت، آگاهی و نظایر آن در ارتباط است.
  - فلسفه جامعه با فرضیات مربوط به ماهیت قراردادها، نرم‌ها، قوانین، حقوق و امکان مقاصد مشترک، زندگی اجتماعی، سازمان گروهی و شهروندی، دموکراسی و حکومت در ارتباط است.
  - فلسفه ارزش با فرضیات ما درباره زیبایی‌شناسی، مباحث اخلاقی و سیاسی شروع می‌شود و پیرامون تعریف خوبی و التزام، نقش ارزش‌های بیشتر محتوایی، استقلال، رفاه، احترام، آزادی و غیره – و در ارتباط با شکل مطلوب مباحث هنجاری – استمرار پیدا می‌کند.
- همان‌طوری که در این تقسیم‌بندی پیشنهاد می‌شود، فلسفه سیاست در تعدادی از این حیطه‌ها گسترده است. فرضیاتی که ما در عرصه سیاست بنا می‌کنیم و احتمالاً باعث جلب توجه فلسفی می‌شود، عمدتاً در حیطه فلسفه جامعه و فلسفه ارزش به وقوع می‌پیوندند؛ اما فرضیات حاصله باعث می‌شوند که فلسفه سیاست، ما را به حیطه دغدغه فلسفی سوق دهد.
- دلایل متعددی مبنی بر اینکه چرا فلسفه سیاست به‌طور اجتناب‌ناپذیری در طی زمان دچار تغییر می‌شود، وجود دارند. اول از همه اینکه این فلسفه در خصوص شهروندی و حکومت در بستر تاریخ به شکل شگرفی تغییر پیدا کرده است، امری که تا حد زیادی به اندازه و دارایی سازمان‌های ملی، نهادها و فن‌آوری وابسته بوده است. ثانیاً این فلسفه براساس پایه‌های انتقادی گوناگون در زمان‌های مختلف، درباه فرضیه‌های موجود تغییر پیدا کرده است. ثالثاً فلسفه‌های سیاسی تغییر پیدا می‌کنند، چون که توضیحات قبلی درباره اندیشه‌های مهم به



## فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۱۷

زندگی سیاسی بازمی‌گردند و به بخشی از فلسفه سیاسی تبدیل شده که به تدریج در عرصه اجتماعی جایگاه مناسب خود را پیدا می‌کنند.

اگر چه فلسفه سیاسی احتمالاً به شکل عمده‌ای از یک برهه زمانی به برهه‌ای دیگر تغییر می‌یابد، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که تمایز روشنی بین مطالعه فلسفه‌های گذشته و تلاش برای تعامل با فلسفه معاصر ایجاد کنیم. فلسفه در سیر مستمری از زمان تکوین یافته است که به اشکال گوناگونی در اندیشه‌های ارسطو، سیسرون، ماکیاولی، هانتینگتون، هابس و بتسام، لاک و مونتسکیو و روسو تجلی یافته‌اند. اما موضوع مهم‌تر این است که برخی از عقاید و اندیشه‌ها از مطالعه گذشته‌ها به دست می‌آیند که شاید چندان در عصر و زمانه خود قابل شناسایی نبودند. برخی از این عقاید گذشته ارزش آن را دارند که مورد بررسی و مذاقه قرار گیرند. به عنوان نمونه در توافق با عده دیگری معتقدیم و بحث کرده‌ایم که دیدگاه جمهوری خواهان از آزادی در خلال قرن نوزدهم در بسترهای محلی و ایدئولوژیک کم‌کم ناپدید شد، اما اکنون در زمان معاصر، دلایل بسیار زیادی وجود دارد که دوباره به آنها بازگردیم و دوباره روی آنها کار کنیم.\*

حال با توجه به نکته‌های مطرح شده امیدوارم که توانسته باشم ادراک خود را نسبت به فلسفه و ارتباط آن با موضوعات سیاسی را تبیین کرده باشم. در بخش‌های آتی امید است که بتوانم پاره‌ای از موضوعات را که فکر می‌کنم فلاسفه می‌توانند آن را به شکل مناسبی در حیطه سیاست مطرح کنند، به شکل موردی مطرح نمایم.

چهار حیطه گسترده وجود دارد که وقتی با فرضیات روبه‌رو هستیم حائز اهمیت در موضوعات سیاسی به شمار می‌روند. موضوعاتی که هم برای مشارکت‌کنندگان و هم مشاهده‌گران علمی مهم می‌باشند. با توجه به مطالب

---

\*. Pettit 1997 b, Skinner 1998, Richardson 2002, Viroli 2002, Majnor 2003

فوق، موضوعات قابل بحث عبارتند از: طبیعت اشخاص و افراد، احتمالات مربوط به روابط فردی، طبیعت مردم و حکومت و نقش ارزش‌های سیاسی.

### ۱-۲. طبیعت افراد

شاید اساسی‌ترین سطحی که به واسطه آن می‌توان فرضیات جالبی را در زندگی سیاسی و علوم سیاسی ایجاد نمود - از این به بعد از واژه ساده "سیاست" برای اطلاق این موضوعات استفاده خواهم کرد - در ارتباط با طبیعت نوع بشر و نوع روابط بین آنهاست. این فرضیه‌ها به روشنی موضوع جالب توجهی در اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی هستند و دو تصویر بسیار متفاوت از ماهیت و طبیعت انسان ارائه می‌نمایند. دو تصویری که در قلب مباحث معاصر در سیاست قرار دارند. از یک طرف آنها می‌توانند اولاً در ارتباط با تئوری تصمیم‌گیری یا تئوری گزینش منطقی باشند و ثانياً از طرف دیگر درباره تئوری گفتمان باشند، آنچه که من قبلاً آن را تئوری استنتاج نامیده‌ام؛ (Pettit, 1993, ch.5) اکنون به تبیین این دو تصویر از افراد می‌پردازیم و سپس به بخش دیگر این نوشتار خواهیم رفت و اهمیت این تصاویر مختلف را در طبیعت و ماهیت روابط انسانی توضیح خواهیم داد.

### ۱-۲-۱. تصویر نظریه تصمیم‌گیری

تصویر مسلط و حاکم از موضوع انسانی در اندیشه سیاسی و اجتماعی معاصر که قطعاً دارای نقش اقتصادی است، عمدتاً براساس پروژه مبتنی بر نظریه تصمیم‌گیری است که بیشتر پیرامون سنت فکری بایز (Bayes) می‌باشد. (Ells 1982, ch.1) در این تصویر عامل انسانی مکانی دانسته می‌شود که در آن دو حالت مختلف از تعامل برای تصمیم‌گیری و اقدام شکل می‌گیرد. از یک طرف، میزان اعتقاد عامل انسانی قرار دارد و در طرف دیگر، میزان

## فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۱۹

ترجیحات و اولویت‌های او می‌باشد. این موضوعات در شرایط مختلف دنیا تعریف می‌شوند- حالات ممکنه که دنیا می‌تواند داشته باشد- و براساس اینکه چگونه عامل انسانی دنیا را می‌خواهد یا درصدد است که دنیا آن‌گونه باشد، شکل می‌گیرد.

تصویر ارائه شده توسط بایز سه ادعا را درباره اعتقادات و ویژگی‌ها مطرح می‌نماید. اول اینکه هر عاملی که میزان مشخصی از شرایط عقلانیت را برآورده سازد، می‌تواند نماینده فعال و مناسب یک عمل و اقدام باشد که این عمل نیز براساس شرایط و وضعیت‌های گوناگون تکامل می‌یابد. دوم هر کارگزاری که ارضاکنده شرایط ذاتی عقل‌گرایی باشد به‌نوبه خود آفریننده نتایج گوناگونی است. تئوری‌های مختلف بایزی داستان‌های مختلفی را درباره این نتایج می‌گویند و سوم، در میان گزینه‌های گوناگون با میزان فواید متوقع مختلف، کارگزاران، آن گزینه‌هایی را انتخاب می‌کنند که دارای بیشترین میزان سود باشند و کارگزار نیز متتبعی تلاش را خواهد داشت که سود را به حداکثر برساند.

این تصویر بایزی از کارگزاری بشری اگر چه به شکل رسمی و مصنوعی ساخته شده‌اند، اما باید توجه داشته باشیم که به خوبی در انطباق با احساسات مشترک در جامعه بشری است و می‌تواند انعکاسی از تعامل روزمره ما با یکدیگر باشد.

شکاف بسیار زیادی بین روانشناسی آداب و رسوم و تئوری تصمیم‌گیری وجود دارد. به‌عنوان نمونه، روانشناسی آداب و رسوم ما را به‌عنوان قضاوت‌های شکل‌گیرنده معرفی می‌کند که در خصوص نتایج بی طرف است. (Pettit, 1991)

با این وجود تناسب نسبتاً خوبی بین احساس مشترک و شاخصه‌های بنیادین تئوری تصمیم‌گیری وجود دارد؛ آنچه که درباره کارگزاری انسان در

اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی تصور می‌شود و به‌ویژه در یک سنت تحلیل‌گرانه علی‌الاصول در یک تصویر تئوریک تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد. تصور می‌شود که انسان‌ها به‌واسطه اولویت‌ها و ترجیحات خود حرکت می‌کنند و به‌واسطه ماهیت اعتقادات خود به سمت تحقق آنها هدایت می‌شوند، که البته این فرضیه بیشتر جنبه محتوایی دارد.

### ۱-۲-۲. تصویر نظریه گفتمان

اما اگر تئوری تصمیم‌گیری، ارائه‌کننده تصویری از روانشناسی بشری است که عوامل گوناگون تاکنون به رسمیت شناخته شده درباره کارگزاری بشری مانند اعتقادات، خواسته‌ها، اقدامات و نظایر آن را انتخاب نماید، یکی از وجوه گسترده عمل انسانی وجود خواهد داشت که مورد تأکید قرار می‌گیرد. ممکن است انسان‌ها موضوعات تصمیم‌گیرنده باشند که براساس اعتقادات و خواسته‌های خود عمل می‌کنند، اما تقریباً، این اقدامات بر طبق فایده صورت می‌گیرد. (Pettit 1993, ch.5)

انسان‌ها شکل‌دهنده اعتقادات و خواسته‌های خود می‌باشند و به‌گونه‌ای عمل می‌نمایند تا خواسته‌های خود را براساس اعتقادات برآورده سازند، یا حداقل این‌گونه براساس شرایط مطلوب ذهنی یا محدودیت‌های محسوس حسی عمل می‌کنند. این موضوع، به تصویر ارائه شده در نظریه تصمیم‌گیری، کاربرد و معنا ارائه می‌دهد. اما نه مانند حیوانات غیرانسانی، ما بیان‌آمده‌ایم که موضوعات آن‌گونه که خود را نشان می‌دهند، ارائه می‌کنیم که مبتنی بر اعتقادات و خواسته‌های ماست و نه تنها می‌توانیم به موضوع الف معتقد باشیم بلکه می‌توانیم به ارزیابی آن بنشینیم. ما قادریم از علامت داوطلبانه استفاده کنیم تا به قول لاک نشان دهیم که چیزها چگونه خود را عرضه می‌نمایند. (فصل ۲ کتاب ۳، Locke 1975)

## فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۲۱

در ضمن ما می‌توانیم موضوع "ب" را نخواهیم. ما توانایی ارائه آن افقی از "ب" را داریم که مطلوب و مراد است و یا حتی بر خلاف آن را نشان دهیم. ما معمولاً می‌توانیم دست به بیان اعتقادات خود بزنیم جملاتی را بگوییم که محتوا و کیفیت مطالب را بیان کند در ضمن ما می‌توانیم خواسته‌هایمان را در طی جملاتی ابراز نماییم که جذب یا مطلوبیت و یا سایر امور مشابه را ابراز کند.

این واقعیت که ما معتقدین دارای بیانی شمرده هستیم که قادریم تمینات خود را بیان داریم، امری است که ما را به روشنی از حیوانات لال و ناتوان در سخن جدا می‌کند. همه کارگزاران که در تئوری تصمیم‌گیری الگو قرار می‌گیرند دارای دلایلی هستند که باور نمایند و آن دسته اموری که مطلوب منطقی هستند را مطالبه کنند؛ اموری که در چارچوب آن رهیافت فکری قرار می‌گیرند. بنابراین اگر کارگزاری ایمان بالایی نسبت به "ب" اما منوط به "الف" داشته باشد و ایمان کاملی نسبت به "الف" پیدا کند، این زمانی است که می‌تواند دلایل بسیار زیادی را برای ایمان بالا نسبت به "الف" دارا باشد. یا اگر کارگزاری دو گزینه را در دسترس داشته باشد- الف یا غیرالف- و فواید بالایی را هم نسبت به الف بیابد در این صورت است که دلایل زیادی را خواهد داشت که در مجموعه غیرالف قرار نگیرد. اما ممکن است کارگزاران در چارچوب چیزی عمل کنند که اعتقادی هم نسبت به آن نداشته باشند.

بنابراین کارگزاران ممکن است نتوانند اعتقادات را در مورد امر درستی شکل دهند. به عبارت دیگر آنها فاقد مفاهیم هنجاری مورد نیاز می‌باشند.

با این وجود این امری است که اگر کارگزاران در آن حیطه بمانند ممکن است که تغییر یابد. کارگزارانی که دارای استدلال‌های اشاره شده هستند، می‌توانند واکنش‌های مربوطه را نیز از خود نشان دهند. آنها می‌توانند به خودشان بگویند "الف و فقط الف و تا حد زیادی ب" که برای راحتی، این

امر را روشی جهت تبیین اعتقادات خود انتخاب می‌کنند. آنها خود را در موقعیت اعتقاد می‌یابند؛ امری که آن را مناسب و یا منطقی می‌بینند که در تئوری تصمیم‌گیری گفته می‌شود.

در یک استدلال موازی کارگزاران قادرند که موارد اعتقادی خود را در یک میدان واقعی و عملی ببینند. آنها می‌توانند بگویند: دو گزینه وجود دارد الف یا غیرالف و جاذبه بیشتری وجود دارد که الف باشد و فرض بر این است که "جاذبه" تبیین‌کننده فایده بیشتری باشد. و با گفتن این موضوع آنها می‌توانند این واقعیت را به ثبت برسانند که برای آنها موضوع منطقی یا مناسب، موضوعی است که حداقل از منظر تئوری تصمیم‌گیری برای الف صحیح باشد. بدینوسیله آنها نه تنها قادر خواهند بود که درباره گزینه‌های خود فکر کنند و تفاسیر و نظریه‌های مربوط را ارائه کنند و نشان دهند که چقدر آنها دارای جاذبه هستند، بلکه آنها می‌توانند ببینند که تا چه میزانی آنها دارای انسجام بوده و به‌عنوان نمونه می‌توانند با سایر موارد مورد نظرشان منطبق باشند، چقدر نشان‌دهنده سناریوهای مطلوب آنان است و در انطباق با تجارب گذشته می‌باشند. (Milgram, 1997)

و اینکه تا چه میزانی معیار و ملاک تصمیم‌گیری در امور دارای جاذبه هستند (Pettit, 1991) و سایر موارد مشابه. به‌طور خلاصه، از برخی جهات آنها نماینده گزینه‌ها و نتایج‌اند که تا چه میزانی و از دیدگاه چه کسانی مطلوب می‌باشند و در واقع چه چیزی آنها را به خود جذب می‌کند. (Smith, 1994)

امکان شکل‌گیری اعتقادات سطح بالاتری درباره استدلالات مورد نظر یا اقدامات انجام شده مختلف، مردم را قادر می‌سازد تا میزان بالاتری از منطق را تحقیق نمایند. موضوعی که حتی در مورد تئوری تصمیم‌گیری هم دارای مصداق است. فرض کنید اینکه "ب" موضوع است را متصور هستید در حالی که قبلاً به "ج" معتقد بودید، در حالی که ممکن است روانشناسی به

فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۲۳

خوبی شما را در این روند کمک کند، اما در عین حال ممکن است که مانع نیز باشد: ممکن است به این نتیجه برسیم که "ب" و "ج" با یکدیگر منطبق نیستند. اما تصور کنید که در روند شکل‌گیری اعتقاد دائمی، من این سؤال را مطرح کنم که نهایتاً درباره واقعیت "ب" چگونه باید بیندیشم. در این روند است که روانشناسی به کمک من می‌آید تا بتوانم در این پروسه به ارزیابی موضوعات بنشینم.

در این مثال، که من به دنبال یک سطح عالی‌تر از اعتقاد هستم مؤلفه‌های اعتقادی بر روی روند حقیقت‌یابی تأثیرگذار خواهند بود. اما باید توجه داشت که جستجوی سطح عالی‌تر از اعتقادات می‌تواند بر روی فرآیندهای هدف‌یابی نیز مؤثر باشد.

سرمایه کنکاش برای دستیابی به اعتقادات سطح بالاتر با این نظر که اعتقادات ساخته‌شده و روندهای حقیقت‌یابی مورد بررسی هرچه بیشتر قرار گیرند - با این نظر که عقلانیت فردی ارتقا یابد - همان چیزی است که معمولاً به‌عنوان قدرت استدلال دانسته می‌شود. نه تنها ما نوع بشر در راه جستجوی هدف تلاش می‌کنیم که خود را منطقی نشان دهیم بلکه می‌کوشیم تا واقعیات را بنا سازیم و اقداماتی انجام دهیم که در چارچوب تئوری تصمیم‌گیری باشد.

ما همچنین دوست داریم درباره اهدافی که جستجو می‌کنیم، استدلال نماییم و بنابر اینکه چگونه باید به آنها دست یابیم، چه فرصت‌هایی را به دست آوریم و باید چه ابزارهایی را مورد استفاده قرار دهیم آن موارد را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. ما این کارها را زمانی انجام می‌دهیم که درصدد باشیم به اعتقادات سطح بالاتری دست یابیم و بین اهداف و حقایق منتخب، ارتباط برقرار نماییم.

بنابراین ما موجوداتی با این نوع منطق و استدلالیم و به شدت اصل تفکر می‌باشیم. وقتی به سمت استدلال و برهان به شکل تبیینی حرکت می‌نماییم، به دنبال ایجاد ارتباطات مستحکمی بین اهداف منتخب و واقعیات هستیم؛ در چنین طریقی است که استدلال به شکل "مجازی" تکامل اعتقادات و خواسته‌هایمان را کنترل می‌کند. (فصل دوم و Pettit, 2001 c) ممکن است که من درباره آنچه که انجام می‌دهم، استدلال داشته باشم، اما ممکن است به‌طور ویژه در کنترل زندگی فکری خود اندیشمند نباشم.

### ۱-۳. احتمالات موجود درباره روابط فردی

در تصور درباره افراد بشری، شکل سودمندانه‌ای به ترتیب زیر وجود دارد.

- بر طبق تصویر ارائه شده توسط تئوری تصمیم‌گیری نوع بشر: با داشتن میزانی از اعتقاد که به خوبی با استدلالات و مستندات جدید منطبق می‌شود، تعریف می‌گردد.

دارایی، میزانی از سودگرایی به طرق مختلف است، و به‌گونه‌ای عمل می‌نماید که میزان سود متوقع را ارتقاء دهد - و به زبان عامیانه آن خواسته‌ها را برآورده سازد - و براساس اعتقادات عمل نماید.

- براساس تصویر تئوری گفتمان نوع بشر: انسان می‌تواند آنچه را که می‌خواهد و معتقد است بیان دارد؛ و آنچه را که دلیل می‌آورد را می‌تواند ببیند؛ می‌تواند به‌وسیله آن استدلال‌ها به نحوی حرکت کند تا اقدامات را پیشرفت و بهبود دهد. این تمایز بین این تصاویر از نوع بشر دارای اهمیت زیادی برای دیدگاه ما در خصوص ارتباطاتی است که ممکن است مردم به آنها شکل بدهند. تصویر ارائه‌شده توسط تئوری تصمیم‌گیری پیشنهاد می‌کند که همه روابط باید حول نوعی گرایش خاصی باشد که هدف در آن بر



فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۲۵

رحمت یا نوعی شر مبتنی است. تصویر ارائه شده توسط تئوری مبتنی بر گفتمان ارائه کننده، احتمال نوعی رابطه است که در آن افراد می توانند با دیگران براساس مدلی شبیه استدلال ارتباط برقرار کنند.

### ۱-۳-۱. انطباق تئوری تصمیم گیری

تصور کنید که ما نوع بشر را فقط براساس شرایط موجود در تئوری تصمیم گیری، بدون هرگونه توانایی برای استدلال نگاه کنیم. آنها براساس این تصویر، کاملاً به شکل منطقی عمل می کنند، اعتقادات و خواسته ها و مقاصد خود را براساس اصول منطقی شکل می دهند و به طور منطقی براساس این گرایش ها عمل می نمایند. و به عنوان یک عملکرد منطقی می کوشند تا بر روی یکدیگر و توانایی ها و گرایشات خویش اثر بگذارند. و در این راستا محیط ظاهری یا واقعی بیافرینند که دیگران نیز در آن دست به عمل و فعالیت بزنند. اما باز ممکن است چیزی بیشتر از این انجام دهند. با دسترسی به منافع زبانی ممکن است که آنها اعتقادات خود را ابراز کنند خواسته ها و مقاصد خود را نشان دهند و به این ترتیب این فرصت را ارائه کنند تا اعتقادات و خواسته های خود را به وجود آورند؛ از جمله خواسته های مشروط مثلاً آیا شما می توانید این گونه و این طور عمل کنید تا با اقدامی به این صورت پاسخگو باشید. و به این ترتیب انسان ها در تصویر تئوری تصمیم گیری می توانند در صدد نوع دیگری از تأثیرگذاری باشند. ممکن است گرایش های خود را به دیگران هدفمندانه و عامدانه بروز دهند و تلاش کنند، براساس معیارهای خود، عقاید دیگران را تغییر دهند. آنها می گویند: «من به " الف " معتقد هستم و کاملاً در موقعیتی قرار دارم که موضوع را می دانم» بنابراین با دعوت به این نظر الگوهای مناسب را ارائه می نمایم.

تحت تصویر تئوری تصمیم‌گیری، روشن است که مردم به طرق مختلفی به یکدیگر مرتبط می‌شوند. آنها می‌توانند شاخصه‌های محیطی را برای دیگران شکل دهند. چه واقعی و چه ظاهری، از دیگران متوقع باشند که اعتقادات راجع به محیط را به وجود آورده و با آن منطبق شوند. آنها می‌توانند محیط راهبردی را برای دیگران به شکل واقعی یا ظاهری، ترسیم نمایند و به دیگران اجازه دهند تا از فرصت‌ها استفاده کنند و نهایتاً خود فرصت‌های دیگری را بیافرینند. آنها می‌توانند محیط استنادی دیگران را به وجود آورند؛ یعنی آن اعتقاداتی را که می‌تواند بر دیگران تأثیرگذار باشد، تجسم کنند.

اما به دلیل تنوع روابط، این ایده مشترکی است که در تصویر احتمالات تئوری تصمیم‌گیری وجود دارد. از آنجایی که نوع بشر براساس این تصویر دارای اعتقادی نسبت به دلایل شکل‌گیری این گرایش‌ها یا اقدامات انجام شده نیست، نمی‌توانند اعتقاداتی نسبت به انتقال این ارزش‌ها به دیگران داشته باشند. بنابراین باید راجع به نحوه این انتقال اندیشه کند و این کار را نیز براساس مرجحات ویژه خود به جلو برد. به طور خلاصه، آنها باید راجع به تلاش‌های‌شان و اینکه دیگران در این باره چه تلاشی دارند، بیندیشند. این اقدامات ممکن است مورد رغبت یا نفرت دیگران قرار گیرد، یکطرفه یا دو طرفه باشد، با استقبال مواجه شود و عملی تأیید شده و چند جانبه دانسته شود.

### ۱-۳-۲. استدلال مشترک تئوری گفتمانی

با نکته‌ای که توضیح داده شد، ما می‌توانیم ببینیم که چرا تصویر تئوری گفتمانی از نوع بشر، راه را برای امکان نوع متفاوتی از روابط بین آنها باز می‌کند. این واقعیت دارد که ما نوع بشر از استدلال برای نیل به اهداف

فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۲۷

مطلوب خود مانند "الف" یا "ب" استفاده می‌کنیم. ما راجع به چیزی که به آن اعتقاد داریم نیز سؤال می‌کنیم و به ارزیابی آن می‌نشینیم.

البته همه موضوع این نیست؛ علاوه بر استدلال درباره اهداف خود به بررسی راه‌هایی می‌پردازیم که می‌تواند به ما کمک کند تا به آن اهداف نایل شویم. آیا این اهداف، موقعیت قابل اعتمادی را به ما برای جایی که هستیم ارائه می‌کند و این موضع‌گیری‌ها ما را چه برای نیل به اهداف دیگر و یا نیل به اقدام به کجا خواهد کشاند. ما می‌توانیم برای اتخاذ روش‌های غیرانسانی و حیوانی استدلال ارائه نماییم تا از آن طریق به اهداف خود برسیم و برای تمایلات منطقی خود دلیل ارائه کرده و بحث کنیم که واقعیت‌ها این‌گونه و آن‌گونه هستند و یا اهداف این‌چنان و آن‌چنان می‌باشند که همه این موارد ما را فراسوی گزینه‌های گوناگون قرار خواهد داد و ارائه‌کننده مستندات پشتیبان برای اقدامات و واکنش‌های ما خواهد بود.

اما اگر ما از این منظر، موجودات منطقی و هشیار هستیم که با هم‌نوعان خود مشترکیم، بنابراین می‌توانیم درباره اشتراک توانایی‌های عقلایی و منطقی خود نیز معترف باشیم. بنابراین در این راستا به این نتیجه می‌رسیم که ما می‌توانیم به کمک یکدیگر بیندیشیم و استدلال کنیم و به این ترتیب شریک و همکار یکدیگر در ارائه استدلال و منطق باشیم. ما برای ارائه منطق یکدست می‌توانیم با یکدیگر به‌طور مشترک همکاری نماییم و به این شیوه یا آن طریقه، به روش خاصی به‌طور مشترک اقدام نماییم. (Pettit 2001c. Fasl 4, Pettit and Smith 2004)

من می‌توانم به اکتشاف استدلال‌های شما برای تفکر یا برای خواستن یا انجام دیدن چیزی بپردازم؛ بنابراین اگر من شریک استدلال باشم به این معناست که:

■ در ارتباط با اعتقادات خودم به ایجاد ارتباط می‌پردازم و استدلال‌های مربوط به خود را به شما منتقل می‌کنم.

- من این کار را به شکل باز و صادقانه انجام می‌دهم، بدون اینکه بخواهم چیزی را در ارتباط با خودم یا دنیا مخفی کنم.
- من این کار را به شکل کامل و مناسب انجام می‌دهم، به همان شکلی که منطقی و استدلال‌نازمند آن است.
- من نسبت به اینکه شما ایده متفاوتی داشته باشید، آزادانه برخورد می‌کنم و هیچ اشکالی در این نمی‌بینم که شما تلاش کنید تا مرا نسبت به آن متقاعد نمایید.
- من به شما اجازه می‌دهم که قضاوت‌های شخصی و استدلال‌هایتان شما را به هر جا که خواست بکشاند.

به عبارت دیگر، این مطلب که من به واریسی مبانی استدلالی و عقلایی شما می‌پردازم به این معناست که من به نحوه و شکل متفاوتی از آنچه که شما به خودتان مربوط هستید، ارتباط دارم؛ ارتباطی که بین خودتان و تفکر و اقدامات‌تان وجود دارد. من در زندگی فکری و عقلایی شما همواره حضور دارم و ممکن است به نحوی باشد که به‌طور کامل مورد استقبال قرار گیرد. چرا که چنین حضوری شاید بتواند نهایتاً به پیشرفت، تکامل آرا و نظرات و منطق خود شما منجر شود، و این مطلبی است که هر دو در موقعیتی قرار داریم که شاهد آن هستیم.

به‌طور عمومی‌تر هر کدام از ما به این تشخیص نایل شده‌ایم که از چنین وضعیتی استقبال کنیم و آن را یک الگوی ایده‌آل تلقی نماییم. این تصویر منطقی مردم از همدیگر که در تئوری‌گفتمانی از نوع بشر به وجود می‌آید بسیار متفاوت‌تر است از شکل استنادی یا راهبردی یا پارامتری که در تئوری تصمیم‌گیری وجود دارد. البته ممکن است که این اشکال نیز وجود داشته باشند، اما باید بدانیم که آنها با این شکل جدیدتر از نحوه نفوذ متفاوت می‌باشند؛ نوعی که همه افراد می‌توانند دلایلی داشته باشند که از آن

فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۲۹

استقبال نمایند. چرا که می‌تواند ما را به نوعی از آگاهی مشترک برساند. اما در عین حال ممکن است که همه چنین احساس خاصی را و یا اصلاً اعتقادی نسبت به این گونه استدلال‌ها نداشته باشند. بنابراین نه تنها منفرداً آن را قبول ندارند. بلکه به‌عنوان ایده‌آل مشترک با دیگران نیز آن را پذیرا نیستند. باید تأکید کنم که روابط استدلال مشترک که در اینجا به آن اشاره شد می‌تواند در انطباق کامل با تصویر تئوری تصمیم‌گیری باشد مبنی بر اینکه چگونه نوع بشر دارای انگیزه است. آنچه که براساس تصویر تئوری گفتمانی ممکن می‌شود یک گزینه جدید و نه یک انگیزه نوین است.

*روی آوردن به استدلال و منطق مشترک، روی آوردن به نوعی از اقدام است که در آن من منافع خود را ترجیح نمی‌دهم و در خدمت منافع همکار خود قرار می‌گیرم و ممکن است به‌وجودآورنده انگیزه‌ها و حتی انگیزه‌های فردی باشد که تئوری تصمیم‌گیری آنها را به رسمیت می‌شناسد.*

### ۱-۳-۳. خلاصه مطلب

دو تصویر از شخص انسانی و تصاویر مربوط به ارتباطات محتمل، دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی از سیاست را مورد حمایت قرار می‌دهند. اگر مردم در ساختار نظریه تصمیم‌گیری به ایفای نقش پردازند ما وادار می‌شویم که به زندگی بشری بیندیشیم و به‌طور ویژه به عرصه سیاست بنگریم؛ عرصه‌ای که در آن کم و بیش افراد به فریب یکدیگر می‌پردازند تا سود بیشتری عایدشان شود. طبیعی است که اگر برداشت رفاه انسانی را مقدم بشماریم و برای آن مفهوم‌سازی کنیم، مفهومی که انسان همواره در آن نافع است، شایسته است در جستجوی یک ساختار سیاسی باشیم که در آن انسانی‌ترین روابط شکل بگیرد. اما اگر مردم در ساختار نظریه گفتمان عمل نمایند ما فوراً به الگوهای

می‌رسیم که در آن انسان‌ها در استدلال عقلایی با یکدیگر مشارکت و همکاری دارند، و عملاً در این‌گونه تعامل با احترام مواجه هستند (Darwall, 1977) در این برداشت و تفکر طبیعی است که صرفاً بر روی مسائل مربوط به رفاه و منفعت تأکید نمی‌شود. انسان‌ها در ترتیبات و سازوکارهایی قرار می‌گیرند که افرادی منطقی و پاسخگو قلمداد شوند.

#### ۴-۱. مردم و حکومت

سیاست تنها موضوع مربوط به افراد و روابط آنها نیست بلکه درباره اشکال دسته‌جمعی روابط مردم است که در آن به‌عنوان نمونه از ملت، شهروندی، حکومت و سیستم صحبت به عمل می‌آوریم و برای حکومت‌ها صفاتی را قابل مانند نظام دموکراتیک می‌شویم. این در حالی است که نظام سیاسی به تبیین استقرار روابط بین مردم و حکومت می‌پردازد. هر جایی که ما از دولت صحبت به عمل می‌آوریم و ایده‌آل‌های مربوط به آن را تصویر می‌نماییم باید برخی از پیش‌فرضیه‌ها را در نظر داشته باشیم؛ فرضیه‌هایی که در مورد ماهیت و طبیعت این پدیده‌هاست. و البته فلسفه‌های سیاسی در این‌باره بسیار متفاوت هستند، چرا که برداشت‌ها، تعابیر و تفاسیر کاملاً متفاوتی را از این پیش‌فرضیه‌ها ارائه می‌کنند.

مهمترین موضوع که در این حیطه باید روی آن تأکید کنیم این است که چگونه راجع به مردم بیندیشیم و حکومت و دموکراسی را چگونه ببینیم موضوعاتی که تعابیر و تفاسیری این‌گونه درباره آنها وجود دارد. دو برداشت کاملاً متمایز از انسان وجود داشته است که بد نیست به‌طور مختصر به آنها اشاره کنیم و اینکه چگونه این دیدگاه‌ها و برداشت‌ها می‌توانند به طبیعت حکومت و دموکراسی مرتبط باشند.

### ۱-۴-۱. مردم به مثابه یک بدنه مشترک

در مدل اول مردم را به مثابه یک شخصیت متحد می‌بینیم که نمایندگی مردم را به عهده دارد - یا به طور دقیقتر شهروندی تشکیل دهنده وضعیت کامل در عرصه سیاست است - و مردم تشکیل دهنده یک بدنه مشترک هستند. بهترین راه نزدیک شدن به این الگو یا مدل این است که تصور کنیم چگونه بدنه مشترکی از افراد می‌تواند شکل گیرد و اینکه چنین بدنه مشترکی از اعضای خود چه می‌خواهد. در این حالت به تاریخ نگرش‌های مختلف به این بدنه مشترک نیز نگاه می‌کنیم.

تصور کنید گروهی از مردم درصددند که به‌طور مشترک تعدادی از اهداف را دسته جمعی محقق نمایند اما برداشت مربوط به قصد مشترک مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.\*

به علاوه تصور کنید که آنان به‌طور مشترک، صراحتاً یا تلویحاً فکر کنند که اقدامات دسته‌جمعی در راستای تحقق اهداف مورد تصویب آنهاست. مانند نظراتی که به‌وسیله آرای اکثریت و یا روندهای مشابه حاصل شده‌اند. (۱۷-۱۵ فصل ۵, Hobbes 1994) و سرانجام تصور کنید وقتی هر فردی به نمایندگی از گروه عمل کند - مانند نقش نمایندگی به نام گروه - آنها اجازه می‌دهند که اعمالشان نه به‌وسیله اعتقادات ویژه بلکه به‌وسیله قضاوت‌های قانونی هدایت شود.

وقتی که چنین شرایطی محقق شد، کاملاً منطقی است بتوان گفت که جامعیت تشکیل دهنده یک کارگزاری مشارکتی است. (Pettit 2001 b, 2003) جامعیت دارای یکسری از قضاوت‌ها و اهداف است - مانند یک نظام اعتقادی و خواسته‌ها؛ امری که از نظام‌های اعتقادی و خواسته‌هایی که افراد به شکل شخصی و مستقل آنها را دنبال می‌کنند، متفاوت است. در این راستا

\*. ببینید: Tuomela 1995 Bratman 1999, Velleman 2000, Gilbert 2001, Miller 2001

یک دیدگاه واحدی به وجود می‌آید که جمع براساس آن عمل می‌کند. (Rovane, 1997)

و زمانی که افراد به نام جمع، دست به اقدام می‌زنند قطعاً آنها براساس همان سیستم قضاوتی و هدفی عمل می‌نمایند و نمی‌خواهند که گرایش‌های ویژه خود را نشان دهند. پدیده مورد سؤال می‌تواند یک سازمان به خصوص از فعالان، یک شورای شهر، هیأت تحریریه یک فصلنامه یا هر چیز مشابه دیگر باشد. و البته می‌تواند بخشی از یک پدیده سازمان‌یافته پیچیده مانند یک شرکت، کلیسا و یا یک دانشگاه باشد: یک پدیده که خود دارای زیرمجموعه‌ها، شعب و شاخه‌های گوناگون است و هرکدام از آنها حیطة عمل مختص به خود را داراست.

همان‌طوری که در بالا اشاره کردم، در نگاه اول چرا پیشنهاد می‌شود که رأی اکثریت تنها نشان‌دهنده این است که در آن یک گروه می‌تواند قضاوت‌های قانونی ایجاد کند؟ زیرا رأی اکثریت ممکن است یکسری از آرای متناقض را برای تأیید گروه ایجاد کند اما در عین حال ممکن است آرای خود افراد نامتناقض و استوار باشد.

برای ارائه یک مثال ساده، تصور کنید که سه عضو در یک گروه باشند، الف، ب و جیم و آنها باید راجع به دال یا ذال قضاوت کنند. الف و ب ممکن است به دال رأی بدهند و جیم در مقابل آنها قرار بگیرد. ب و جیم ذال را انتخاب کنند و الف در مقابل آنها قرار بگیرد، و الف و جیم ممکن است دال و ذال را رد کنند و تنها ب مخالف آنها باشد. آرای اکثریت در چنین موردی به این امر منجر می‌شود که آرای متناقضی به وجود آید و قضاوت ممکن نشود و در بسیاری از موارد اخذ تصمیم‌گیری را ناممکن سازد. مسأله اینجا امری کاملاً رایج و عمومی است. (List and Pettit 2002, 2005, Dietrich 2003; Pauly and Van Hees 2003)



### فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۳۳

این احتمال که قضاوت‌های تأییدشده به وسیله گروهی جدا و متفاوت از قضاوت‌های افراد باشد این سؤال را مطرح می‌کند که تا چه میزانی ممکن است اجازه داده شود که از قضاوت‌های فردی دور شد و با قضاوت‌های دسته‌جمعی، دست به مصالحه زد. نکته‌ای که من آن را دنبال می‌کنم این است که به هر حال قضاوت‌ها به وجود آمده و به شکل قضاوت‌های دسته‌جمعی نیز مطرح خواهند گردید. این همان نکته‌ای است که با بدنامی تمام توسط هابز مطرح شده است. (۱۹۹۴) او استدلال می‌کند که وقتی حاکم از طرف مردم صحبت می‌کند و اعضای جامعه نیز در این راستا خشنود به نظر می‌رسند می‌توان گفت که نظرات حاکم در واقع همان نظرات مردم است. حتی اگر حاکم تنها یک زن یا یک مرد باشد که به نظر هابز بهترین شکل حکومت نیز نظام سلطنتی یا پادشاهی است. در چنین حالتی وی چندان توجهی به این موضوع ندارد که دیگران چه فکر می‌کنند.

احتمال کارگزاری دسته‌جمعی از این نوع را می‌توان در رهیافت قانونی قرون وسطی نیز ردیابی کرد. در آن زمان این ایده به منظور اداره واقعیات مربوط به صنوف، دانشگاه‌ها، شهرها و غیره مطرح شد. (Coleman 1974, Canning 1980) و به شکل غیر حیرت‌آوری این اندیشه خیلی زود در شهروندی سیاسی مورد استفاده قرار گرفت. اندیشمندان قرن چهاردهم مانند بارتولوس ساسوفراتو و بالدوس دی اوبالدیس (Canning 1983) از این رهیافت برای توضیح شهروندی در تعدادی از دولت‌شهرهای ایتالیا در عصر و زمانه خود بهره بردند. آنها استدلال می‌کنند در این شهرها اگر نه به شکل دوژور، اما به شکل دوفاکتو موقعیت شرکتی و دسته‌جمعی در ارتباط با شهروندان برقرار شده بود که البته درباره خارجی‌ها، اصناف و دانشگاه‌ها و همچنین درباره قدرت‌های بزرگ مانند کلیسا و امپراطوری نیز دارای مصداق بود.

این سنت قرون وسطایی از نمایندگی مردم امری بسیار نافذ بود که توانست به برداشت از مردم در دوران اولیه مدرن اندیشه سیاسی شکل بدهد. بالاترین میزان این نفوذ را شاید بتوان در آثار مربوط به ژان ژاک روسو دید (۱۹۷۳). او می‌گوید که مردم در زمینه تفنین به‌طور مشارکتی عمل می‌کنند. اگرچه در زمینه اجرایی این‌طور نباشد آنها از طریق نمایندگی عمل می‌نمایند، و به این وسیله نظرات و اندیشه‌های خود را به‌عنوان یک کارگزاری گروهی - که همان خواست عمومی است - شکل می‌دهند. نحوه استدلال و اندیشه روسو احتمالاً هنوز نیز دارای نفوذ ویژه‌ای در اندیشه‌های معاصر است که می‌توان به‌عنوان نمونه در مباحث ارائه شده توسط هانا آرنت (۱۹۵۸) میشل ساندل (۱۹۹۶) و جد رابن فلد (۲۰۰۱) در زمینه مشارکت سیاسی مشاهده نمود. حتی می‌توان مدعی شد که این اندیشه در رهیافت‌های عمومی مربوط به دموکراسی به‌مثابه شکل مطلوب حاکمیت عمومی نیز قابل مشاهده است: یک دولت ایده‌آل که در آن خواست از قبل شکل‌گرفته مردم به شکل مشارکتی از طریق رفراندوم، همه‌پرسی یا نمایندگی اعمال می‌گردد.

#### ۱-۴-۲. مردم به‌مثابه صرفاً توده

اما در یک سنت معاصر از اندیشه و تفکر بیان می‌شود که اندیشه گروهی معیار درستی نیست. تنها کارگزاران نوع فردی می‌توانند مطرح باشند و اندیشه گروهی یا اقدامات گروه، حتی اقدامات مربوط به یک مشارکت سازمان‌یافته استعاره‌ای بیش نیست. (Quinton, 1975, 17) تنها و صرفاً کارگزاران فردی وجود دارند و نمی‌توانند به‌صورت جمع مطرح باشند. ما این نظر را می‌توانیم به‌مثابه "فردگرایی" نیز توصیف کنیم. (Gilbert 1989, 12)

فردگرایی دارای تأثیرات بسیار قدرتمندی در قرن نوزدهم بود که تا حدی متأثر از افراط‌گری رومانتیک است که در مقابل جمع‌گرایی قرار

فصل ۱. چرا و چگونه فلسفه حائز اهمیت است؟ □ ۳۵

می‌گرفت. این اندیشه که گروه‌ها به‌عنوان کارگزار مطرح شوند "تنها یک خیال است و به‌منظور اختصار بحث ارائه می‌گردد." (Austin 1869, 364)

این خط فکری در اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی قرن بیستم نیز ادامه یافت؛ به‌ویژه این موضوع در مورد کشورهای انگلیسی زبان مصداق داشت. این روند به شکل مختصری به‌وسیله افرادی که تحت تأثیر مورخین قرون وسطایی بودند منقطع شد که می‌توان به‌عنوان نمونه به افرادی مانند اوتو گیرگ (Otto Gierke) اشاره کرد (Haer 1989, Runciman 1997) البته هرگز توسط اندیشمندان دست چپی مورد پذیرش قرار نگرفت، اما بدون شک موقعیت ارتدوکس گونه‌ای را کسب نمود. اوج این نگرش را می‌توان در سخنان مارگارت تاچر یافت: "چیزی به نام جامعه وجود ندارد."

ظهور پدیده فردگرایی، همان‌طوری‌که انتظار می‌رفت، دارای تأثیر بسیار شگرفی بر روی تفکر شهروندی بود. به شکل طبیعی این موضوع اندیشه‌های سیاسی را از گرایش روسویی و جمع‌گرایانه افراطی به سمت کاملاً مخالف طیف سوق داد: نگرشی که در آن افراد شهروندند (Citizen) و نه تابعین (Citizenry)؛ در این دیدگاه «افراد» مطرح هستند (Individuals) که «مردم» (People) تلقی نمی‌شوند.

براساس نظر جمع‌گرایانه، اشخاصی که تابعین را تشکیل می‌دهند دارای نوع روابطی هستند که تشکیل‌دهنده گروه به‌عنوان کارگزار می‌باشند و در این گروه نظام واحدی از اعتقاد و خواسته وجود دارد. بنابر نظر فردگرایانه، هیچگونه روابط خاصی شکل نمی‌گیرد و اگر هم وجود داشته باشد دارای اهمیت ویژه‌ای نمی‌باشد. تنها روابط متمایزی که آنها با یکدیگر دارند روابط مبتنی بر قرارداد است که آنها را به تابعین نظام سیاسی واحدی تبدیل می‌کند تا تحت قدرت دولت مشخص قرار گیرند.